

مطالعه‌ی سیاست خارجی روسیه در بحران داخلی سوریه از منظر سازه‌انگاری (۲۰۱۱ تا کنون)

علیرضا آقاحسینی* - سید جواد امام جمعه‌زاده** - عاطفه فروغی***

(تاریخ دریافت: ۹۳/۲/۱۰ - تاریخ پذیرش: ۹۳/۷/۵)

چکیده

روابط دو جانبه‌ی روسیه و سوریه از سال ۲۰۰۰ میلادی با به قدرت رسیدن بشار اسد در سوریه و ریاست جمهوری پوتین در روسیه گسترش پیدا کرد و سوریه در سیاست خاورمیانه‌ای روسیه بعد از به قدرت رسیدن پوتین، همواره جایگاه مهمی داشته است. دو کشور به خصوص در زمینه‌ی همکاری‌های تسلیحاتی و در زمینه‌ی انرژی روابط رو به رشدی داشته‌اند. در سال‌های اخیر، روسیه برای پیگیری منافع اقتصادی خود به ویژه در بخش غیر نفتی و برای کاستن از خطر نفوذ اسلام‌گرایان افراطی در آسیای مرکزی و قفقاز و رقابت با قدرت روزافزون آمریکا در منطقه، در صدد گسترش روابط با متحدین خاورمیانه‌ای خود بوده است.

از سال ۲۰۱۰ و با گسترش موج بهار عربی و بیداری اسلامی در کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا، منافع روسیه در این منطقه تحت الشعاع تحولات داخلی این کشورها قرار گرفت. در این میان تحولات داخلی سوریه، با توجه به اهمیت روابط دوجانبه‌ی دو کشور در یک دهه‌ی اخیر زمینه را برای نقش‌آفرینی فعال و موثر روسیه در راستای حمایت از حل و فصل مسالمت‌آمیز بحران داخلی سوریه فراهم کرد. پژوهش حاضر در صدد بررسی اقدامات و عملکرد روسیه در قبال تحولات داخلی سوریه از منظر چارچوب سازه‌انگاری است. نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که روسیه برای حفظ منافع و جایگاه خود در خاورمیانه (به خصوص در برابر نفوذ راهبردی آمریکا و متحدانش) در صدد نقش‌آفرینی مؤثر در تحولات سوریه است. به عبارت دیگر سوریه در حال حاضر به امتحان بزرگی در سیاست خارجی خاورمیانه‌ای روسیه در یک جنگ سرد جدید تبدیل شده است.

واژگان کلیدی: روسیه، سوریه، سازه‌انگاری، سیاست خاورمیانه‌ای پوتین، بهار عربی

alirezaaghasseini@gmail.com

Javademam@yahoo.com

atefeh4_1130@yahoo.com

* استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه اصفهان (نویسنده مسئول)

** دانشیار گروه علوم سیاسی دانشگاه اصفهان

*** دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه اصفهان

مقدمه

شروع اعتراضات در سوریه پس از سلسله انقلاب‌های عربی موسوم به بهار عربی اگر چه با مطالبات مردمی همراه بود، اما با فاصله‌ی کمی صحنه‌ی سیاسی سوریه را شاهد اغتشاشاتی کرد که ناشی از حمایت‌ها و دخالت‌های خارجی بود. این اعتراضات با دخالت‌های خارجی از سوی کشورهای منطقه و غربی و نهادهای بین‌المللی در جهت ایجاد ناامنی و هرج و مرج با هدف سرنگونی حکومت سوریه و تسویه حساب‌های سیاسی قرار گرفت.

۱۵ مارس ۲۰۱۱ در شهر درعا (مرکز استانی به همین نام) در فاصله‌ی ۸۵ کیلومتری جنوب دمشق و مرز مشترک با اردن، اعتراضات داخلی سوریه با حمله‌ی گروهی به مقر حزب بعث، رادیو و تلویزیون، مرکز پلیس و کاخ دادگستری آغاز شد. با ادامه‌ی درگیری‌ها مسئولان قبلی شهر درعا برکنار شدند و استاندار جدید با ۵۰ نفر از سران قبایل و معتمدین شهر برای دیدار با «بشار اسد» به دمشق رفتند. بشار اسد مطالبات سران قبایل را مشروع و قابل قبول دانست. با این حال سلفی‌ها و گروه‌های تروریستی وارد عمل شده و درگیری‌ها در درعا و سایر شهرهای سوریه تشدید شد. پس از افزایش درگیری‌ها و گزارش‌های پی‌درپی نهادهای حقوق بشری از افزایش تلفات غیرنظامیان و نیروهای نظامی و امنیتی که توسط تروریست‌ها به قتل می‌رسیدند، بشار اسد دست به انجام اصلاحات زد. اولین اقدام سیاسی او برگزاری همه‌پرسی قانون اساسی جدید سوریه در ۲۸ فوریه‌ی ۲۰۱۲ بود که بر اساس آن نظام سیاسی تک‌حزبی لغو شده و احزاب سیاسی مختلف می‌توانند در پارلمان صاحب کرسی شده و فعالیت کنند. براساس قانون اساسی جدید دوره‌ی ریاست جمهوری دارای محدودیت زمانی خواهد بود و بشار اسد قدرت را در فرآیندی دموکراتیک در آینده واگذار خواهد کرد. آزادی زندانیان سیاسی یکی دیگر از اقدامات اصلاحی بشار اسد بود که دولت در چندین مرحله زندانیانی را که صرفاً جرایم سیاسی داشتند آزاد کرد. اقدام اصلاحی دیگر، اعطای تابعیت به کردها بود که بخش زیادی از آنان پس از سرکوب‌های دهه‌ی هشتاد لغو تابعیت شده بودند. این اقدام یکی از اصلاحات موثر اسد بود که توانست تا حد زیادی مانع گسترش بحران به مناطق کردنشین شده و از ائتلاف کردها با معارضان مسلح جلوگیری کند.

عوامل متعددی در این مدت به کمک دولت بشار اسد آمده‌اند و به بقای دولت سوریه کمک کرده‌اند. برای مثال، در عرصه‌ی داخلی سوریه دارای یکی از قویترین ارتش‌ها و نیروهای امنیتی در خاورمیانه است که کنترل فراوانی بر اوضاع دارند. در طرف مقابل معارضان داخلی فاقد اشتراک نظر و رهبری واحد هستند. در عرصه‌ی منطقه‌ای قرار گرفتن سوریه در محور مقاومت و مقابله با رژیم صهیونیستی به کمک دولت سوریه آمده است. قرار گرفتن در

کنار اعضای این محور؛ شامل حزب‌الله لبنان، حماس و ایران و پشتیبانی دولت عراق از اصلاحات دولت سوریه، به این کشور توان مقاومت در برابر حمله‌های داخلی و دخالت‌های خارجی را داده است. در عرصه‌ی بین‌المللی هم حمایت‌های روسیه و چین در شورای امنیت به مقاومت دولت بشار اسد کمک نموده است. روسیه مخالف سرسخت دخالت غرب در امور سوریه و سرنگونی دولت بشار اسد با دخالت خارجی می‌باشد. زیرا این موضوع را از طرفی به ضرر مردم سوریه و از طرف دیگر به زیان منافع خود در منطقه می‌بینند و از این جهت در برابر تمامی قطعنامه‌های ضد سوری که در شورای امنیت مطرح شده است موضع‌گیری مخالف داشته و از تشکیل ائتلاف بین‌المللی علیه سوریه ممانعت کرده‌اند.

با توجه به توضیحات داده شده، این پژوهش به بررسی موضع‌گیری سیاست خارجی روسیه پس از شروع بحران داخلی در سوریه می‌پردازد. هدف از این پژوهش پاسخ گفتن به این سؤال است که چگونه می‌توان سیاست خارجی روسیه در برابر بحران داخلی سوریه را بر اساس رهیافت سازه‌انگاری بررسی و تحلیل کرد؟

در پاسخ به سوال فوق باید گفت که به نظر می‌رسد روسیه به سوریه نگاه استراتژیک دارد و کرملین نمی‌خواهد نظم و ژئوپلیتیک منطقه به ضرر روسیه تغییر کند. زیرا هم در این منطقه منافع اقتصادی زیادی دارد و هم امکان تسری این تحولات به حوزه‌ی خارج نزدیک روسیه یعنی آسیای مرکزی و قفقاز وجود دارد. عامل تعیین‌کننده‌ی اصلی در رفتار روسیه، رقابت با رقیب دیرینه‌اش؛ ایالات متحده‌ی آمریکا در خاورمیانه است. مبنای عملکردی روسیه برخاسته از مجموعه‌ای از ارج‌ها و ارزش‌های هویتی است که امروزه در دوران پوتین در تقابل با ماجراجویی‌های غرب تعریف می‌شود. در چارچوب این آوردگاه تقابلی است که تلاش خواهد شد نسبت سیاست‌های روسیه با کشور سوریه در برابر غرب مورد توجه قرار گیرد.

به منظور ارائه‌ی پاسخ دقیق‌تر به سؤال فوق در ادامه به بررسی چارچوب نظری سازه‌انگاری می‌پردازیم. سپس گفتمان‌های حاکم بر سیاست خارجی روسیه از زمان فروپاشی شوروی تاکنون بررسی می‌شود. قسمت سوم مقاله به سیاست خاورمیانه‌ای روسیه به طور کلی اختصاص می‌یابد و در بخش پایانی موضع‌گیری روسیه در برابر تحولات داخلی سوریه به طور خاص توضیح داده می‌شود.

الف) رهیافت سازه‌انگاری

برای تبیین چرایی تحولات در سیاست خارجی خاورمیانه‌ای روسیه، از رهیافت‌ها و تئوری‌های متفاوتی به عنوان ابزار تحلیلی می‌توان بهره برد. در این پژوهش از منظر سازه‌انگاری

به بررسی رفتار و سیاست خارجی روسیه در خاورمیانه نگریسته می‌شود. سازه‌انگاری از نظر معرفت‌شناسی حد وسط پوزیتیویسم و پساپوزیتیویسم ارزیابی می‌شود. این رویکرد تحت تاثیر گرایش‌های هرمنوتیکی معتقد است که واقعیت اجتماعی و رفتار انسان را می‌توان با عنایت به قالب ذهنی تفسیر کرد. مدلول این رویکرد نشان دادن تأثیر ساخت نرم‌افزاری نظام ذهنی، باورها و هنجارها بر رفتار سیاست خارجی است. مهمترین اصل هستی‌شناختی سازه‌انگاری در همپوشانی با این مبانی ناظر بر این است که «ساختارهای فکری و معرفتی» دست کم به اندازه‌ی «ساختارهای مادی» اهمیت دارند؛ زیرا این نظام‌های با معنا هستند که تعریف می‌کنند کنشگران چگونه باید محیط مادی خود را تفسیر کنند (سید نژاد، ۱۳۸۹: ۱۶۵-۱۶۶). به عقیده‌ی سازه‌انگاران در تبیین سیاست خارجی کشورها برخلاف رئالیست‌ها توجه صرف به ساختارهای مادی نظیر جغرافیا، جمعیت، منابع طبیعی، قدرت نظامی و صنعتی کافی نمی‌باشد. اینکه هر جامعه‌ای هویت ملی خویش و ارزش‌ها و علائق فرهنگی و فکری خود را چگونه تعریف می‌نماید در تعیین روند حرکت سیاست خارجی آن کشور تأثیرگذار خواهد بود.

نظریه‌ی سازه‌انگاری به انگاره‌ها، معانی،^۱ قواعد، هنجارها و رویه‌ها به عنوان عوامل فکری تکوینی^۲ و به عوامل مادی توجه دارد. مهم‌ترین گزاره‌های سازه‌انگاری را می‌توان به شکل زیر عنوان کرد: (شفیعی، ۱۳۹۰: ۱۲۲)

همه‌ی سازه‌انگاران واقعیت را سازه‌ای اجتماعی می‌دانند.

کارگزاران، ساختارها و فرآیندها و نهادها را در ارتباط متقابل تحلیل می‌نمایند.

برای تعیین قانونمندی و پیش‌بینی‌پذیری رفتار دولت‌ها و برقراری نظم، هویت، منفعت و

امنیت نقش ویژه‌ای در نگاه آن‌ها دارد.

از دید سازه‌انگاران قدرت مهم است اما به گونه‌ای که جنبه‌های ارزشی و گفتمانی آن نیز در نظر گرفته شود. ساختارهای فکری و ذهنی به اندازه‌ی ساختارهای مادی اهمیت دارند، زیرا این نظام‌های معنایی - ارزشی هستند که بازیگران بر پایه‌ی آن‌ها محیط مادی خود را تفسیر می‌کنند. (Bokhari, 2012, pp19-24)

سازه‌انگاران معتقدند که بازیگران برحسب معانی ذهنی، زبان و باورهای خود که برآمده از تلقی‌های هویتی آن‌هاست دست به کنش متقابل می‌زنند و طبق آن واقعیت را می‌سازند و خود نیز ساخته می‌شوند. تحلیل سازه‌انگاران متوجه نقش تاریخ در شکل دادن به سیاست خارجی نیز هست،

1. Ideational

2. Constitutive Rules

در این راستا سازه‌نگاری معتقد است که هویت یک دولت با ارجاعاتی ارزشی به گذشته و آینده‌ی کشور شکل می‌گیرد. دولت‌ها و دولت‌مردان با روایت تاریخ به شیوه‌ای خاص و ویژه آن را پشتوانه‌ی عملکرد امروز خود قرار می‌دهند (امیدی و رضائی، ۱۳۹۰: ۲۳۵-۲۳۶). سازه‌نگاران نظام بین‌الملل را «جامعه»^۱ می‌دانند. به عبارت دیگر روابط بین‌الملل صرفاً در چارچوب نظامی مرگب از کنشگران ما قبل اجتماعی که در تماس با یکدیگرند و بر هم اثر می‌گذارند محدود نمی‌شود بلکه به عنوان جامعه‌ای مرگب از کنشگران اجتماعی که در تعامل با یکدیگر هستند و تعامل آن‌ها بر مبنای قواعد و هنجارهایی صورت می‌گیرد که به طور بین‌الذهانی شکل گرفته‌اند، فهمیده می‌شود. این جامعه‌ای است که اعمال اشخاص به آن قوام می‌بخشد و در عین حال خود این اشخاص قوام یافته‌ی جامعه هستند (هادیان، ۱۳۸۲: ۹۲۰). رهیافت سازه‌نگاری بر عنصر "سازه" تأکید دارد. معنای این موضوع این است که سازه‌ها در محیط ملی در کی پویا از هویت ایجاد می‌نمایند که انعکاس آن در سطح بین‌المللی یا به همکاری یا به واگرایی می‌انجامد. ولی موضوع به همین جا ختم نمی‌شود. از یک سو فاعلان کارگزار سازه‌هایی را مفصل‌بندی می‌نمایند که قلمرو ملی یک کشور از قلمرو دیگری متمایز می‌گردد و نظم و سامان سیاسی هر واحدی، منافع ملی خاص خود را تصعید می‌نمایند. بنابراین نقش فاعلان کارگزار در ظرفیت‌سازی‌های هویتی؛ امنیتی و منفعتی اهمیت می‌یابد (Wendt, 2003, pp18-19).

«الکساندر ونت»^۲ از نظریه‌پردازان مهم سازه‌نگاری در روابط بین‌الملل، نقش هم‌نشینی و ارتباط معنای هویت‌ها را در شکل‌گیری فضاهای ذهنی مشترک در یک قوم، جمعیت یا ملت برجسته می‌نماید. نظام تفاوت اشیاء و جمع‌شدن همه‌ی آن‌ها در یک زنجیره‌ی ارتباطی است که هویت‌ساز شده و بسترهای فضاهای بین‌الذهانی را برای صعود به فهم منافع ملی نزد یک ملت فراهم می‌کند. به عبارت دیگر نظام تفاوت و ارتباط نقطه‌ی آغازین حرکت در سازه‌نگاری است. فاعلان کارگزار، نخبگان اجتماعی و متفکران جامعه، تبار ارج‌ها و ارزش‌های مشترک را می‌کاوند و از دل تفاوت‌ها و ارتباط میان پدیده‌ها، اشیاء و مفاهیم یک بنای مشترک را پی‌بندی و مفصل‌بندی می‌نمایند. سپس فضاهای مشترک خود را می‌نمایانند و هویت‌ها سر بر می‌کشند. چنانچه بپذیریم که هویت‌های سیاسی و اجتماعی ریشه در فضاهای بین‌ذهنی مشترک دارند باید اذعان کنیم که همین هویت‌های فعال، سازنده و خلاق هستند که منافع ملی را می‌سازند و به آن‌ها پویایی در عرصه‌های منطقه‌ای و بین‌المللی می‌بخشند. هویت به معنای فهم‌های نسبتاً ثابت و مبتنی بر نقش خاص از خود و انتظارات دیگران است، بنابراین امری رابطه‌ای است (مشیرزاده، ۱۳۸۳: ۱۷۶).

1. Society

2. Alexander Wendt

بر خلاف دیدگاه‌های قدرت محورانه‌ی متفکران رئالیستی، که معتقد به هویت‌های مشخص و مفروض و منافع پیشینی بودند، متفکران سازه‌انگاری معتقدند رابطه‌ی دوست و دشمن در تعامل شکل می‌گیرد و بر اساس درک و معنایی است که دو طرف برای یکدیگر قائل می‌شوند. از این رو هیچ چیز در خود و ذاتاً برای هیچ دولتی معنا ندارد، ولی تکرار نوع خاصی از رفتار و ادبیات توسط طرفین این باور را به صورت ساختاری درآورده است. در این نگرش، هویت در یک افق معنایی و رابطه‌ی بین‌ذهنی و در یک بستر زبانی و نمادین شکل می‌گیرد (آقاحسینی و رحیمی و رضائی، ۱۳۹۲: ۱۷۵).

سازه‌انگاری اثری چشمگیر بر مفهوم سیاست خارجی داشته است و بر این پیش فرض استوار است که بازیگران جهان خود را می‌سازند. سازه‌انگاری رویکردی هستی‌شناختی است که به وضوح نشان می‌دهد مبانی قدرت در عرصه‌ی سیاست خارجی، ریشه در سیاست داخلی دارد. از این منظر دولت‌های فرامنطقه‌ای خود مبنای قدرت خویش را در ارتباط با فضای داخلی شکل می‌دهند. حال، چنانچه عرصه‌ی سیاست داخلی هر واحد سیاسی تعیین‌کننده‌ی جوهر سیاست خارجی است، مداخله‌گری‌های مستقیم و یک‌جانبه‌ی قدرت‌های جهانی نمی‌تواند در بلند مدت تأمین‌کننده منافع آن‌ها باشد. نمونه‌ی بارز این نگاه، سیاست‌های یک‌جانبه‌ی آمریکایی است که با نادیده انگاشتن سازه‌های ملی و دخالت‌های نظامی و غیر آن در کشورهای همانند عراق یا سوریه همواره داغ شکست را بر پیشانی خود حک کرده‌اند. منطق سازه‌انگاری نشان می‌دهد که خاطره‌ی قومی-ملی یک ملت می‌بایست از درون جغرافیای سیاسی خود به گونه‌ای بجوشد که خود سیاست خارجی خویش را بازسازی کرده پاسخگوی عملکرد سیاست‌گذاری‌هایش در عرصه‌ی بین‌المللی باشد. (Giddens, 1979, p:57) این نگاه عمدتاً در چارچوب هستی‌شناسی سازه‌انگارانه معنا می‌یابد و رویکردهای قدرت محور همانند نورثالیسم از درک این واقعیت عاجز هستند.

ممکن است این سؤال در مورد نوع ارتباط روسیه با کشور سوریه مطرح شود. در پاسخ به این تردید اولاً سازه‌انگاری مبنای تحلیل هستی‌شناختی خود را بر بنیاد سازه‌پردازی داخلی یک قلمرو و انعکاس آن در محیط سیاست خارجی بررسی می‌نماید. از این نظر فرقی میان مداخله‌گری خارجی و ناکامی آن چه در شکل آمریکایی آن و چه روسی آن وجود ندارد. ثانیاً منطق سازه‌انگاری در عرصه‌ی سیاست خارجی فرقی اساسی میان عملکرد روسیه به عنوان دوست و ایالات متحده به عنوان دشمن سوریه قائل می‌شود. (قوام، ۱۳۸۴: ۷-۵). از این نگاه، گو اینکه کشورها سیاست خارجی خود را درون‌زا تعریف می‌نمایند، لیکن پیوندهای راهبردی

منطقه‌ای دوستانه می‌تواند در برابر ائتلاف‌های دشمنانه‌ی دشمنان به نمایش گذاشته شود. وجود همین ارتباطات تصعید شده در عرصه‌ی جهانی است که به فهم همکاری یا آناشسی کمک می‌کند.

ب) گفتمان‌های سیاست خارجی روسیه

در سال‌های پس از فروپاشی شوروی سه نوع گفتمان اصلی بر سیاست خارجی روسیه حاکم بوده است (کریمی، ۱۳۸۴: ۶۳-۶۵).

اول- گفتمان آتلانتیک‌گرایی: بر اساس این گفتمان برای اصلاحات اقتصادی و ترویج دموکراسی، روسیه به حسن نیت و حمایت غرب نیازمند است و همگرایی با تمدن غربی به روسیه جایگاه شایسته‌ای در سازمان‌های بین‌المللی مانند «گروه هفت»، «صندوق بین‌المللی پول» و «سازمان ملل متحد» می‌دهد. رد هرگونه تقابل و تضاد با هنجارهای دموکراتیک غرب و توسعه‌ی روابط با آن و عدم درگیری در مسائل آسیای مرکزی و قفقاز از دیگر ویژگی‌های این گفتمان بود. سال‌های ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۳ دوره‌ی اصلی حاکمیت این گفتمان بود، اما کمابیش تا سال‌های ۹۶-۱۱۹۵ دوام یافت. در این گفتمان غرب، دوست و جهان اسلام، دشمن تلقی می‌شد.

دوم- گفتمان اوراسیاگرایی: بر اساس این گفتمان، روسیه کشوری آسیایی-اروپایی است و گرایش گسترده‌ی این کشور به غرب موجب نادیده گرفتن بخش مهمی از منافع و اولویت‌های آن می‌شود. برای ایجاد تعادل میان دو بعد وجودی کشور، بایستی روابط با کشورهای شرقی (چین، هند، ژاپن و دولت‌های خاورمیانه) نیز مد نظر قرار بگیرد. درون مایه‌ی این گفتمان برقراری نوعی توازن میان شرق و غرب است و روسیه را قدرتی بزرگ و دارای منافع دائمی و نه دوستان دائمی می‌داند. مخالفت با نظام بین‌الملل تک قطبی و یکجانبه‌گرایی قدرت‌های بزرگ از دیگر عناصر این گفتمان است. این گفتمان، جهان اسلام را نه یک تهدید، بلکه عرصه‌ای برای همکاری و نقش‌آفرینی می‌داند و طی سال‌های ۹۹-۱۹۹۶ بر سیاست خارجی روسیه مسلط بود.

سوم- گفتمان ملی‌گرا: این گفتمان در مخالفت با آتلانتیک‌گرایی به اوراسیاگرایان نزدیک شده است. ضدیت با آمریکا و سیاست خارجی دنباله‌روی آن، بازگشت به عظمت دوره‌ی شوروی، احیای مظاهر دوره‌ی شوروی و تزاری، اعاده‌ی قدرت مسکو در جمهوری‌های جدا شده و ورود روسیه به مسائل منطقه‌ی بالکان و خاورمیانه از مهم‌ترین آرمان‌های ملی‌گرایان است. در نخستین سال پس از فروپاشی اتحاد شوروی، روسیه توسعه‌ی همه‌جانبه‌ی روابط با آمریکا را دنبال می‌کرد. وحدت منافع دو کشور به عنوان یک اصل پذیرفته شده بود و روسیه در کنار

آمریکا مبارزه با اصول‌گرایی اسلامی را در پیرامون خود مورد توجه قرار داده بود. از دوران قبل از استقلال روسیه، دو برداشت کلی در مورد خاورمیانه، جایگاه و نقش روسیه در آن وجود داشت؛ دیدگاه گورباچف، آخرین دبیر کل حزب کمونیست اتحاد شوروی که بر کسب «حداقل از حداکثر»^۱ سود مبتنی گردیده بود. وقتی گورباچف نتوانست در جنگ خلیج فارس به «حداقل از حداکثر»^۲ سود دست یابد، این سیاست با همکاری و پیروی از آمریکا و توسعه‌ی روابط دو کشور ادامه یافت. برداشت دوم از آن «یوگنی پریماکوف» مشاور گورباچف در دوران جنگ خلیج فارس (۹۱-۱۹۹۰) بود. پریماکوف بر این باور بود که اتحاد شوروی باید مشی مستقل خود را در خاورمیانه دنبال کند و در پی آمریکا حرکت نکند. پس از فروپاشی اتحاد شوروی، «بوریس یلتسین» نیز استراتژی گورباچف را دنبال کرد (کولانی، ۱۳۷۶: ۱۳۶-۱۳۶).

از منظر سازه‌انگاران، الزامات نظام بین‌المللی عرصه‌ای برای رقابت ایجاد کرده است که مقامات کرملین را ناگزیر به تحول سیاست خارجی در راستای تضمین بقای روسیه، حفظ منافع ملی روسیه در حوزه‌های نفوذ (خارج نزدیک، بالکان و خاورمیانه) و ایجاد موازنه‌ی قدرت در مقابل آمریکا برای جلوگیری از هژمونی نظام بین‌المللی تک قطبی و یکجانبه‌گرایی نموده است. روسیه خود را با وضع واقعی نظام بین‌الملل انطباق داد و در این میان هدف آمریکا مبنی بر جلوگیری از بازسازی مجدد نفوذ روسیه یا تحکیم قدرت در خارج نزدیک، پیگیری نظریه‌ی مهار در مورد آن و گسترش ناتو به مرزهای روسیه مهم‌ترین عواملی بودند که روس‌ها را به درک واقعی از هویت منفعت و امنیت واداشتند (کرمی، ۱۳۸۴: ۶۹). در برابر تحقیرهای مداوم آمریکا و نادیده گرفتن روسیه، مقامات کرملین به این جمع‌بندی رسیده‌اند که در شعاع طیفی از برتری‌های عینی همانند موقعیت منطقه‌ای و انرژی همراه با سازه‌ای هویتی متفاوت با غرب جایگاه بین‌المللی خود را حفظ نمایند. با توجه به توضیحات ارائه شده در ادامه به سیاست خارجی خاورمیانه‌ای روسیه پرداخته می‌شود.

ج) سیاست خارجی خاورمیانه‌ای روسیه

متخصصان روسیه سه حوزه برای منافع این کشور تشریح می‌کنند که عبارتند از: اول) حوزه‌ی جمهوری‌های جدا شده از فدراسیون روسیه اعم از آسیای مرکزی و قفقاز؛ دوم) حوزه‌ی کشورهای واقع در مرزهای جنوبی کشورهای مشترک‌المنافع شامل ایران، ترکیه و

1. Minimax

2. Maximax

افغانستان؛ سوم) منطقه‌ی خاورمیانه که تحلیلگران روسی، روسیه را مکمل این منطقه می‌دانند. سیاست خاورمیانه‌ای روسیه به سال‌های ۱۹۹۵-۱۹۹۶ بر می‌گردد که به «دکترین پریماکوف»^۱ موسوم است. پیام اصلی این دکترین که به «نگاه به شرق» نیز معروف است مبین این است که چون روسیه یک قدرت جهانی است و منافع خاص خود را دارد، ارزش‌های آن نیز متفاوت از ایالات متحده و اروپاست، پس نظام بین‌المللی نباید تک قطبی باشد (مقدم، ۱۳۸۴: ۱۶۹). سیاست خارجی و دیپلماسی روسیه مجموعه‌ای از تصمیمات دسته‌جمعی و شخصی تنظیم شده را در بر می‌گیرد. این تصمیمات تحت تأثیر عامل تاریخی یعنی مجموعه‌ای از صورت‌های مثالی فرهنگی و روانی و کلیشه‌ای ذهنی جامعه‌ی روسیه و برداشت نخبگان و مردم از جهان خارج (که در آن ایالات متحده جایگاه خاصی دارد) گرفته می‌شود. از نظر روسیه، ایالات متحده مانند زمان شوروی سابق، تبلور خطر خارجی باقی مانده است. آمریکاستیزی به عنوان یک پدیده‌ی خاص اجتماعی و روان‌شناختی که از دوران شوروی به ارث رسیده است، مانند سابق بر اذهان سیاسی روسیه سنگینی می‌کند (زادوخین، ۱۳۸۴: ۲۵۵).

بنابراین برای جلوگیری از نظام تک قطبی بین‌المللی تحت هژمونی ایالات متحده و ایجاد یک نظام بین‌المللی چند قطبی و چند جانبه‌گرا، روسیه می‌بایست به قدرت‌هایی چون چین، هند، ایران، عراق و عربستان نزدیک شود. این رویکرد در واقع در تقابل «تفکر جدید» گورباچف مطرح شد که در سیاست خارجی اولویت را با غرب می‌دانست. با روی کار آمدن پوتین و اتخاذ سیاست خارجی جدید، فدراسیون روسیه به طور جدی کوشید که به تحکیم موقعیت خود در منطقه بپردازد (Malashenko, 2013, pp6-7).

ساختار تصمیم‌سازی در سیاست خارجی در دوره‌ی پوتین، مبتنی بر تمرکز فزآینده‌ی قدرت و زنجیره‌ی عمودی دستورات است که در رأس آن رئیس جمهور به عنوان منبع قدرت حضور دارد. عمل‌گرایی پوتین بر فرآیند شکل‌گیری سازگاری در سیاست خارجی روسیه را می‌توان با ملاحظه‌ی تحولات سال‌های اخیر و افزایش امکان‌پذیری اهداف تعیین شده به طور نسبی مؤثر دانست. روسیه در دوران پوتین تا حدودی موقعیت بین‌المللی خود را ارتقاء داده است و مشارکت خارجی را با مهارت بهتری انجام می‌دهد و قدرت چانه‌زنی خود را افزایش داده است. عمل‌گرایی پوتین در سیاست خارجی مترتب بر تأکید او به ضرورت توجه به رابطه‌ی پدیده‌های موجود از یک سو و منابع و توانمندی‌ها از سوئی دیگر است (کولائی و نوری، ۱۳۸۶: ۴۸-۴۹).

در پی تحولات پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و بویژه اقدامات نظامی آمریکا در افغانستان و عراق که منجر به تکثر بنیادگرائی دینی و احساسات ضد آمریکائی در خاورمیانه گردید، روسیه از یک وضعیت و اقبال عمومی بیشتر نزد دولت‌ها و افکار عمومی جوامع منطقه‌ی یاد شده برخوردار شده است. نگاه روسیه نگاهی سراسر بدبینی نسبت به ایالات متحده است. پس از ۱۱ سپتامبر جز تحکیم موقعیت ژئوپلیتیک آمریکا در آسیای مرکزی و قفقاز و افزایش یکجانبه‌گرائی این کشور در نظام بین‌الملل هیچ چیز تغییر نکرده است. نخبگان روسی با چنین محیط روان‌شناختی کوشیده‌اند تا با اعمال نفوذ در منطقه‌ی خاورمیانه و در جهتی مغایر با حضور آمریکا در این منطقه یک هدف مهم را دنبال نمایند (کیانی، ۱۳۸۷: ۳۶۸-۳۷۰).

به باور سیاست‌مداران روسی هرچه آمریکا در بحران‌ها و مسائل مختلف خاورمیانه‌ای نظیر بی‌ثباتی و ناامنی در عراق و افغانستان، برنامه‌ی هسته‌ای ایران، فرآیند صلح خاورمیانه، تسلیحات کشتار جمعی و تروریسم غوطه‌ور شود، انرژی سیاست خارجی آن کشور جهت مداخله در حوزه‌ی نفوذ سنتی روسیه در منطقه‌ی اوراسیا تحلیل خواهد رفت. با به چالش کشیدن منافع و سیاست‌های آمریکا در خاورمیانه است که مسکو می‌تواند توجهات این کشور را از نواحی یاد شده به دیگر نقاط سوق دهد. البته بلافاصله باید گفت که روسیه همیشه در این نگاه موفق نبوده است. از یک سو آمریکا به روسیه به چشم یک بازنده نگاه می‌کند و حاضر نیست ملاحظات دوران جنگ سرد را نادیده بگیرد. از سوی دیگر روسیه در پس‌ذهنی خود سال‌های پر مرارت جنگ سرد را با خود حمل می‌نماید. بنابراین نوع اقدام روسیه در ارتباط با لیبی چندان سازنده نبود. حاصل تلاش‌های یک‌جانبه‌ی آمریکا موجب شده است تا روسیه بحران سوریه را جدی‌تر از بحران لیبی گرفته، عمده تأکید خود را بر هویت ملی و حوزه‌ی استحفاظی خود بگذارد. این دست از رویارویی‌ها آنچنان سریع و برق‌آسا بوده است که به جرأت می‌توان گفت روسیه دیگر از منظری سازه‌انگارانه امیدی به روند تعاملات ایجابی با غرب ندارد. رویارویی غرب با روسیه در خصوص مسائل اکراین همانند مداخله‌ی آمریکا در سوریه نشان می‌دهد که غرب حضور در حیط خلوت روسیه و مناطق راهبردی مورد توجه روسیه را به لحاظ راهبردی تعقیب می‌نماید. پوتین هم به نوبه‌ی خود فهمیده است که دیگر دست‌اندازی بیشتر به حوزه‌ی استحفاظی این کشور قابل تحمل نیست.

با انتخاب «ولادیمیر پوتین» به ریاست جمهوری روسیه در سال ۲۰۰۰ و افزایش قدرت سیاسی و اقتصادی این کشور در پرتو مدیریت اقتدارگرایانه‌ی پوتین و افزایش جهانی بهای انرژی، کرملین فرصت یافت با ایجاد یک سیاست انبساطی حوزه‌های گسترده‌تری را در

عرصه‌ی سیاست خارجی تعریف کند. بر این اساس مسکو دیپلماسی فعالی را در مناطق مختلف جهان از جمله خاورمیانه و خلیج فارس در پیش گرفت.

پوتین با فعال کردن سیاست خارجی خود در خاورمیانه در صدد برآمد از این اهرم برای ارتقای جایگاه خود در مدیریت امور منطقه‌ای و جهانی بهره گیرد و تقویت عینی موقعیت خود را به شرکای غربی خود گوشزد نماید. روسیه در این رویکرد جدید سه هدف را مورد توجه قرار داد: (جالینوسی و پور اسماعیل، ۱۳۹۰: ۱۲۵)

- پی‌گیری منافع اقتصادی بویژه در بخش غیر نفتی از جمله تسلیحات نظامی
- احیاء و بسط هر چه بیشتر نفوذ خود در خاورمیانه و معرفی خود به عنوان نیروی متوازن
کننده‌ی غرب در این منطقه

- کاستن از میزان حمایت کشورهای اسلامی از جدایی‌طلبان چچن.

روسیه نه تنها مایل به توسعه‌ی بازار فروش تسلیحات خود در خاورمیانه است بلکه می‌کوشد تا نقش شرکت‌های روسی را در بخش انرژی این کشورها تقویت کند. فروش تسلیحات روسی به دولت‌های خاورمیانه مهم‌ترین نقش را در رشد تجارت روسیه با این منطقه داشته است. قرار گرفتن فدراسیون روسیه به جای اتحاد جماهیر شوروی منجر به تغییر سیاست در صدور تسلیحات روسیه به خاورمیانه گردید. نیاز مالی روسیه به کسب درآمد خارجی نقش اصلی را در تصمیمات مقامات کرملین نسبت به فروش تسلیحات داشته است. یکی از تفاوت‌هایی که سیاست فروش تسلیحات روسیه با دوره‌ی اتحاد شوروی دارد تمایل دولت‌مردان جدید روسی به ارائه‌ی یارانه به متحدان سنتی خود در خاورمیانه است؛ درست همانند یارانه‌ای که آمریکا در فروش تسلیحات خود به متحدانش می‌دهد. روسیه به لحاظ سنتی تمایلی به مشارکت فعال و مستقیم در تحولات خاورمیانه آن‌گونه که آمریکا ایفاگر چنین نقشی است، ندارد. روسیه نگران این مسأله است که رقابت جدی با آمریکا در خاورمیانه ممکن است واشنگتن را به انجام تدابیر مقابله به مثل در منطقه‌ی خارج نزدیک روسیه و حتی جمهوری‌های مسلمان‌نشین آن کشور ترغیب نماید. به علاوه ورود روسیه به صف‌بندی‌های خاورمیانه‌ای می‌تواند دامنه‌ی بحران‌های این منطقه را به نواحی مسلمان‌نشین روسیه تسری دهد. در حوزه‌ی اقتصاد نیز منافع روسیه در خاورمیانه به نسبت سایر مناطق جهان محدود است و اگر چه روابط اقتصادی با کشورهای خاورمیانه طی دهه‌ی اخیر دو برابر شده است، اما همچنان سهم ناچیزی در تجارت خارجی این کشور دارد (Malashenko, ibid, p17).

روسیه در دوران ریاست جمهوری پوتین در پی بهبود تصویر بین‌المللی خود نزد جوامع اسلامی است. این نکته از آن جهت مهم است که شوروی در دوره‌ی نظام دو قطبی توانسته بود

از رهگذر برقراری روابط مستحکم با جوامع خاورمیانه‌ای (که دارای گرایش‌های ضد غربی نیز بودند) به نوعی خود را مدافع اسلام معرفی نماید. این مسأله در حالی است که روسیه به عنوان جانشین شوروی نتوانست این جایگاه را حفظ نماید. جنگ روسیه با چین در کنار سیاست‌های حمایت‌گرایانه‌ی مسکو از صربستان در خصوص بوسنی و کوزوو منجر به تضعیف موقعیت این کشور نزد جهان عرب و اسلام در دهه‌ی ۱۹۹۰ شده بود. همکاری روسیه با آمریکا در سرنگون‌سازی رژیم طالبان در افغانستان، گرایش‌های ضد روسی را نزد جهان عرب تقویت نمود. روسیه با نگرانی از این تصویر بین‌المللی نه تنها مخالفت خود را با حمله‌ی آمریکا به عراق اعلام نمود بلکه با جدا کردن مسیر خود از آمریکا در مبارزه با تروریسم، کوشید تا مانع تزیق رادیکالیسم مذهبی از خاورمیانه به کشور خود شود.

در سیاست خاورمیانه‌ای روسیه برقراری روابط متوازن با تمامی دول خاورمیانه‌ای و عدم جانبداری یک‌سویه از منافع گروه‌های درگیر در بحران پیچیده‌ی خاورمیانه‌ای مطرح می‌شود. طبق این دیدگاه همان‌طور که توسعه‌ی روابط با کشورهای ایران و سوریه (که دارای تعارض منافع با آمریکا هستند) برای روسیه واجد اهمیت است، برقراری روابط با دول محافظه‌کار و متحدان سنتی آمریکا در منطقه مثل عربستان، قطر، اردن و امارات متحده‌ی عربی هم از اولویت ویژه‌ای برخوردار است (کیانی، ۱۳۸۷: ۳۷۷-۳۷۸). مسافرت تاریخی امیر عبدالله ولیعهد وقت عربستان سعودی به مسکو در سال ۲۰۰۳ به عنوان نخستین سفر یک‌مقام سعودی به روسیه در تاریخ روابط دو کشور، دیدار پوتین از مصر و اسرائیل در فوریه‌ی ۲۰۰۵، پذیرش هیئت سیاسی حماس پس از دست‌یابی به قدرت در انتخابات پارلمانی فلسطین در مارس ۲۰۰۶، سفر پوتین به امارات متحده‌ی عربی برای نخستین‌بار از زمان تشکیل این کشور در سپتامبر ۲۰۰۷ و سفر تاریخی وی به سه کشور عربستان سعودی، قطر و اردن در فوریه‌ی ۲۰۰۷ نشانه‌های بارزی از تحولات ایجاد شده در مناسبات روسیه با کشورهای منطقه‌ی خاورمیانه به شمار می‌رود (واعظی، ۱۳۸۹: ۳۶-۳۷).

با همه‌ی این اوصاف، در پرتو سازه‌انگاری، روسیه ضمن بازتاب دادن اقتدارگرایی هویتی خویش به دنبال رویارویی مؤثر با غرب - حداقل در شرایط حاضر - نیست. در عین حال، ایالات متحده در چارچوب محدودیت‌های عملکردی روسیه، در تلاش است تا با ورود به حوزه‌ی منافع روسیه از روسیه دولتی مسئولیت‌پذیر همانند آلمان و فرانسه در نظم مورد نظر خود بسازد. گذشت زمان ثابت کرده است که روسیه به این پردازش هویتی مورد علاقه‌ی غرب راضی نیست. ایستادگی‌های روسیه پس از دست رفتن معمر قذافی در لیبی گواهی صادق بر پیدایش

احتمالی دورانی از جنگ سرد میان غرب به رهبری آمریکا از یک سو و روسیه از طرف دیگر است، ایستادگی‌هایی که با بحران سوریه شکل جدی به خود گرفته و با مسائل اکراین نقش ذهنیت، هویت و منفعت را برای طرف‌های درگیر وارد مرحله‌ای تعیین کننده کرده است (آقاحسینی، رحیمی و رضایی: ۱۳۹۲، ۱۷۸).

د) روسیه و تحولات داخلی سوریه

پس از خودسوزی «محمد آل‌بوعزیزی» جوان تحصیل کرده‌ی تونسی در سال ۲۰۱۱ که در نهایت منتهی به سقوط حکومت «بن علی» در این کشور گردید، موجی از تحولات، کشورهای عربی از شمال آفریقا تا کشورهای خاورمیانه و خلیج فارس را در بر گرفت و در نهایت منتهی به سقوط دولت‌های وابسته در کشورهای مصر، لیبی و تونس گردید. آغاز ناآرامی‌های داخلی در سوریه به ژانویه ۲۰۱۱ برمی‌گردد. برای نخستین بار در بهار ۱۳۹۰ بود که در شهر درعا، مرکز استانی به همین نام، به فاصله‌ی ۵۸ کیلومتری جنوب دمشق و مرز مشترک با اردن، عده‌ای از معترضان به دفتر حزب بعث، رادیو و تلویزیون، مرکز پلیس و کاخ دادگستری حمله کردند. این ناآرامی‌ها توسط نیروهای امنیتی و ارتش با بیش از صد کشته و مجروح پایان یافت (پرورده، ۱۳۹۱: ۱۶).

اما این آغاز تحولاتی بود که همچنان در سوریه تداوم دارد. تأمل در حوادث و رویدادهای سوریه بیانگر این مهم است که ناآرامی‌ها و اعتراضات در این کشور ریشه در عوامل داخلی و خارجی دارد. از نظر داخلی، بافت جمعیتی این کشور با ماهیت قومی و حکومت اقلیت علوی بر جامعه‌ی اکثریت سنی سبب بروز نارضایتی گردیده است. علاوه بر این مانند بسیاری از کشورهای دیگر خاورمیانه، رشد طبقه‌ی متوسط جدید و عدم امکان مشارکت سیاسی در سوریه، رواج فساد مالی و اداری همراه با حضور خانواده‌ی اسد در تمامی امور کلیدی و حساس از جمله عوامل زمینه‌ساز اعتراضات در سوریه بوده است. آنچه بر پیچیدگی تحولات سوریه افزوده، مداخله‌ی کشورهای خارجی است (Sarihan, 2012, p: 74).

در تحلیل ناآرامی‌های سوریه دو نگاه و دو سطح تحلیل متفاوت مشاهده می‌شود. عده‌ای از ناظران این ناآرامی‌ها را امتداد جنبش‌های مردمی در خاورمیانه و شمال آفریقا می‌دانند. در این نگاه، سوریه همانند کشورهای عربی، گرفتار معضلات و مشکلات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی است و مردم برای رهایی از این مشکلات دست به اعتراض و مبارزه علیه نظام سیاسی زده‌اند. از طرف دیگر عده‌ای از ناظران بین‌المللی بر این اعتقادند که حوادث سوریه بیش از اینکه منشأ

داخلی داشته باشد، دارای منبعی خارجی است و مشکلات داخلی سوریه فرصتی برای بهره‌برداری و رقابت بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی ایجاد کرده است. بنابراین سوریه هم در درگیری‌های خشونت‌آمیز و هم با سیاست‌های مختلف بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی قربانی می‌شود (نیاکوئی و بهمنش، ۱۳۹۱: ۹۹). روسیه از جمله کشورهایی است که چنین تحلیلی از تحولات داخلی سوریه دارد و همواره بر راه حل مسالمت‌آمیز و پرهیز از دخالت خارجی در سوریه تأکید داشته است. بدون تردید سازه‌ی هویتی بجا مانده از دوران جنگ سرد نمی‌تواند پاسخ‌گوی بحران هویتی مردم سوریه باشد. در همین چارچوب فهم شرایط جدید است که دولت‌مردان سوری از انتخابات ریاست جمهوری اخیر استقبال کردند تا با یک تیر دو نشانه را مورد هدف قرار دهند؛ اول، ایجاد سازه‌ی مردم‌سالار که با آن بتوان به تقاضاهای سیاسی مردم پاسخ گفت و سیاست خارجی را در نسبت با هویت، امنیت و منفعت تعریف کرد. دوم، دست‌تروریست‌های غیر قانونی را که توسط آمریکا در سوریه سامان‌دهی شده‌اند کوتاه کرد. افول نسبی تروریسم در سوریه، نشان از مفید بودن این نگاه جدید سوری‌ها دارد.

تحولات مربوط به بیداری اسلامی یا آنچه‌ان که غربی‌ها آن را بهار عربی می‌نامند نقطه‌ی عطفی در بازگشت روسیه به تحولات خاورمیانه به حساب می‌آید. پیش از این تحولات، روسیه تلاش‌هایی را برای بهبود روابط با کشورهای عرب منطقه به خصوص در قالب اتحادیه‌ی عرب آغاز کرده بود، اما انقلاب‌های اجتماعی کم‌کم باعث پیچیده‌تر گشتن شرایط شد و سردرگمی‌هایی را در جهت‌گیری این کشور پدید آورد. روسیه ابتدا تلاش کرد با همسویی با غربی‌ها در تحولات عربی، به خصوص در لیبی از طریق موافقت با قطعنامه‌ی شورای امنیت، خود را در آینده‌ی جهان عرب با آن‌ها شریک سازد، ولی مشخص شدن نتیجه و تمامیت‌خواهی غربی‌ها و در کنار اهمیت استراتژیک سوریه برای آن کشور، شکل دیگری از بازیگری را در رابطه با بحران سوریه ضروری ساخت: تصویر سازواری سوریه در کنار خود در تقابل با غرب. حضور جدی روسیه در تحولات اخیر این منطقه از جمله موضوع سوریه را می‌توان ترجمانی از تلاش آن کشور برای احیای جایگاه تضعیف شده‌ی خود در خاورمیانه، ناشی از بیم از دست‌رفتن اندک مواضع موجود خود در این منطقه در فضای بعد از انقلاب‌های عربی، بازگشت به جمع قدرت‌های بزرگ و مشارکت در تعیین ترتیبات آتی این منطقه دانست. بر این اساس، مسکو که تحولات جاری در خاورمیانه را مقطعی مهم از بازتوزیع قدرت در این منطقه و معادلات جهانی می‌بیند، بر آن است تا با بازی هوشمندانه در شطرنج حساس خاورمیانه، تهدید ناشی از تحولات منطقه را به فرصت تبدیل کرده و سهم خود از این ترتیبات را تا حد ممکن افزایش دهد.

بر این اساس بود که پوتین در سخنان ۹ ژوئیه ۲۰۱۲ خود در حضور سفرا و نمایندگان روسیه در خارج این کشور با اشاره به نایستگی تکرار سناریوی لیبی در سوریه، تأکید کرد. او به شکل جدی عنوان کرد که برخی طرف‌های بین‌المللی برای حفظ نفوذ سنتی خود در خاورمیانه (برخلاف موازین حقوق بین‌الملل) به اقدامات یک‌جانبه متوسل می‌شوند، دخالت‌هایی که در درگیری‌های داخلی ناشی از «بهار عربی» خود را نشان داده است. کلینتون به درستی اذعان دارد که بازسازی و بازتولید روابط راهبردی در دوران اوباما و وزارت خارجه او نتوانست دل زخم‌خورده‌ی روس‌ها را التیام بخشد. پوتین عملکرد تهاجمی آمریکا بخصوص پس از مداخلات ناتو در لیبی را در مغایرت بنیادین با هرگونه شعاربازسازی عادلانه‌ی روابط تلقی کرد (Clinton, 2014:136).

شایان ذکر اینکه مراد پوتین و سایر روس‌ها از سناریوی لیبی، دخالت آشکار سیاسی- نظامی گروهی از کشورها در امور داخلی یک کشور دارای حاکمیت با هدف ساقط کردن نظام سیاسی قانونی آن و استقرار دولت مطلوب خود است که این روند و مهم‌تر از آن، رویه‌شدن این شیوه به هیچ وجه برای مسکو قابل پذیرش نیست. به ویژه اینکه این دخالت نه تنها منجر به توسعه‌ی دموکراسی و تأمین حقوق بشری که تبلیغ می‌شود نشده، بلکه توسعه‌ی شکاف‌های داخلی، جنگ‌های قومی، چالش تمامیت ارضی و بی‌ثباتی بیشتر را نیز به همراه داشته است. لذا، نوع نگاه روسیه به تحولات لیبی تأثیر بسزایی در تفسیر این کشور از تحولات عربی خصوصاً در سوریه داشته است.

نکته‌ی قابل توجه در بررسی سیاست خارجی روسیه نسبت به تحولات منطقه‌ی خاورمیانه این است که تصمیم‌سازان این کشور سعی نمی‌کنند با ماجراجویی‌های بیهوده منابع ملی این کشور را از بین ببرند. آنان عاقلانه در انتظار فرصت‌هایی می‌نشینند که تحولات منطقه‌ای و بین‌المللی بوجود می‌آورند سپس سعی می‌کنند بیشترین بهره‌ی ممکن را از این فرصت‌ها ببرند. روسیه همین سیاست را در خصوص تحولات منطقه اعمال کرده و سعی می‌کند تا آنجا که امکان دارد از این تحولات به نفع خود استفاده کند. این نگاه را می‌توان از واکنش‌های دیر هنگام آن کشور به تحولات تونس و مصر استنباط کرد. مسکو سعی دارد تا جای ممکن از جهت‌گیری‌های عجولانه و نسنجیده پرهیز کند و همواره با در نظر گرفتن شرایط کنونی و آینده به اتخاذ تصمیم پردازد. البته این نگاه وسواس‌آمیز همیشه مؤثر نبوده است. بدون تردید باید اذعان کرد که روسیه به هیچ‌رو علاقه‌مند به رویارویی صریح با غرب نیست و اصولاً در منطق هویتی خود، تعامل سازنده با اروپا و آمریکا را یک رکن اساسی می‌داند. شاید بدون غرب، روسیه در حوزه‌ی جغرافیایی خود احساس راحتی نداشته باشد. سازه‌نگاری می‌آموزد

که در نقطه‌ی مقابل، آمریکا این وضعیت مسکو را به عنوان یک ضعف تلقی کرده است و بنابراین به خود اجازه داده است تا قدم به قدم در حوزه‌ی استحقاقی مسکو وارد شده و به دنبال عملیاتی کردن نیات تحقیرآمیز خود باشد. دقیقاً این تقابلات هویتی است که مسکو را متقاعد کرده به تدریج نگاه‌های وسواس‌آلود گذشته را با تدبیرهای جدید بازاندیشی کند.

روس‌ها تشدید اختلاف میان شیعیان و اهل سنت را یکی دیگر از انحرافات دامن زده شده در تحولات اخیر مردمی می‌دانند که از سوی غربی‌ها تحریک شده و نمونه‌ی آن در تقابل آشکار و پنهان ایران و کشورهای عربی به ویژه عربستان از جمله در سوریه قابل مشاهده است. هرچند کرملین وجود دلایل اقتصادی و سیاسی را در بروز تحولات اخیر خاورمیانه رد نمی‌کند، اما در سطح کلان آن را تحوّل راهبردی می‌داند که غرب به رهبری آمریکا با کارگردانی ماهرانه‌ی سیاسی و نظامی در حال پیشبرد امور در برخی کشورها و با شعار دموکراسی‌سازی به دنبال موج‌سواری بر تحولات سایر کشورهای این منطقه است. پوتین با مقاومت مستقیم در برابر توسعه‌طلبی‌های غرب در خاورمیانه از جمله در سوریه درصدد برآمده تا به غرب نشان دهد که به بن‌مایه‌های نگاه سنتی روسی به مقوله‌هایی چون حوزه‌ی نفوذ و توازن قوا همچنان اعتقاد دارد و تفسیر تسامحی مسکو از این مفاهیم در برخی موضوعات صرفاً تاکتیکی بوده است. او با همین پیش‌ذهنیت در سفر ژوئن ۲۰۱۲ خود به خاورمیانه بر آن بود که نه تنها به واشنگتن، بلکه به کشورهای خاورمیانه نشان دهد که آن‌ها انتخاب دیگری جز واشنگتن نیز دارند و مسکو توان ایفای نقش متوازن‌کننده در برابر آمریکا در این منطقه را همچنان حفظ کرده است. مسکو و شخص پوتین ضمن اشاره به سوریه به عنوان نمونه‌ای مشهود از دستکاری غرب در «بهار عربی»، حمایت‌های مستقیم و غیرمستقیم قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای از مخالفین سوری به اشکال مختلف مالی و تجهیزاتی را جز اقدامی برای منحرف کردن این تحوّل مهم تفسیر نمی‌کنند. از نظر کرملین سکوت و یا همراهی علیه دمشق به منزله‌ی کمک به حرکت ارابه‌ی لجام گسیخته‌ی توسعه‌طلبی، برتری‌جویی و سطله‌طلبی آمریکا است که در صورت عدم مهار آن، روسیه را نیز زیر چرخ‌های خود خواهد گرفت (کرمی و نوری، ۱۳۹۱: ۱۷۵-۱۸۲).

در ابتدای بحران در سوریه، نگاه روسیه نگاهی ناظر و خنثی و حتی گرایش‌هایی در جهت حمایت از تحولات داخلی و دادن آزادی‌های مدنی و اعطای دموکراسی در سوریه داشت. به تدریج که بحران شدت گرفت و صف‌بندی‌ها در درون سوریه مشخص شد، روسیه تلاش کرد نقش ناظر و میانجی را در مقابل کشورهای دیگر بازی کند. در این بین روسیه تلاش کرد نقش بین‌المللی خود را افزایش دهد. اما هنگامی که مشخص شد تحولات در سوریه فراتر از

تحوّلات داخلی بین جماعت ناراضی و حاکمیت است، نقش روسیه و ایفای نقش این کشور بیشتر گشت. آمریکا همواره در صدد بوده است تا بحران سوریه را با راه حل نظامی حل و فصل کند، اما روس‌ها با راه حل سیاسی و ورود به موقع توانستند گام مؤثری در این زمینه بردارند و حتی آمریکا را از ورود به محاصره‌ای شبیه افغانستان و عراق نجات دهند. از طرفی پس از تحوّلات عراق و لیبی، یکی از اهداف اصلی روسیه این است که دیگر هیچ تغییری در جهان به خواست یک جانبه‌ی آمریکایی‌ها رخ ندهد.

روسیه نقش عمده‌ای در برگزاری نشست‌های دیپلماتیک داشته است. در «ژنو یک» وزرای خارجه‌ی پنج کشور عضو دائم شورای امنیت و سه کشور به نمایندگی از اتحادیه‌ی عرب (عراق، کویت و قطر) و ترکیه، دبیر کل اتحادیه‌ی عرب، مسئول سیاست خارجه‌ی اتحادیه‌ی اروپا و کوفی عنان حضور داشتند. در نشست‌های بعدی با ابتکار اخضر ابراهیمی نیز نمایندگان بیش از ۳۰ کشور در کنار نمایندگان دولت سوریه و نمایندگان مخالفان دولت سوریه حضور داشتند.

روسیه بارها اعلام کرده است که فروش تسلیحات به کشورهای خاورمیانه‌ای درگیر در جنگ از جمله سوریه، در چارچوب قراردادهای دوجانبه‌ای است که پیش از شروع جنگ‌های داخلی منعقد شده‌اند. در جریان مذاکرات دیپلماتیک نیز روسیه مسئولیت آوردن نمایندگان حکومت سوریه به پای میز مذاکره را بر عهده گرفت. در طرف مقابل نیز ایالات متحده به عنوان حامی اصلی مخالفان دولت سوریه، نمایندگان شورشیان را پای میز مذاکره آورد (Bagdonas, 2013, p 63). اما این دور از مذاکرات پس از چند روز بحث و مجادله‌ی طرفین سوری، بدون توافق و نتیجه‌ی مشخص به پایان رسید.

رویکرد مسکو در دو نشست «ژنو یک و دو» که به منظور حل و فصل مشکلات داخلی سوریه برگزار شده است نیز مبنی بر حمایت از راه‌های مسالمت‌آمیز در حل بحران بوده است. در «ژنو یک» تمرکز بیشتر حاضرین بر برکناری نظام فعلی سوریه بود و از این مسأله به عنوان اولین پیش‌شرط یاد می‌کردند اما در «ژنو دو» بیشتر طرف‌ها به دنبال دستیابی به راه حل سیاسی با حکومت سوریه بودند. تغییراتی که در فاصله‌ی زمانی دو نشست رخ داده را می‌توان در این تغییر رویکرد مؤثر دانست. در این فاصله‌ی زمانی وزیر امور خارجه‌ی ایالات متحده تغییر کرد، کوفی عنان فرستاده‌ی سابق سازمان ملل جای خود را به اخضر ابراهیمی داد و شفافیت و شدت لحن روسیه در حمایت از سوریه بیشتر شد. در داخل سوریه نیز اوضاع روز به روز بیشتر از کنترل غرب و کشورهای عربی حامی گزینه‌ی نظامی در مورد سوریه خارج شده است و ارتش سوریه دستاوردهای بیشتری را رقم زده است.

در ۲۱ آگوست ۲۰۱۳ و در جریان حمله‌ی شیمیایی به منطقه‌ای در استان «ریف» دمشق که ۱۴۰۰ نفر قربانی داشت، روسیه از اظهارات بشار اسد مبنی بر اینکه شورشیان مسئول این حمله و استفاده از تسلیحات شیمیایی هستند، حمایت کرد و در مقابل ایالات متحده، بریتانیا و فرانسه معتقد بودند که بشار اسد دستور این حمله را صادر کرده است و خواستار واکنش نظامی به این حمله بودند. رئیس‌جمهور ایالات متحده اعلام کرد که حتی بدون مجوز سازمان ملل حاضر به حمله‌ی نظامی به سوریه است. این ادعا با واکنش شدید روسیه مواجه شد. در حالی که ایالات متحده از حمایت بریتانیا و فرانسه برای حمله به سوریه برخوردار بود، روسیه از حمایت رهبران گروه بیست^۱ (G20) بر ضد اقدام نظامی علیه سوریه استفاده کرد. به عقیده‌ی مسکو تا زمانی که گزارش بازرسی‌های فرستادگان ویژه‌ی سازمان ملل در سوریه منتشر نشود هرگونه اقدام نظامی علیه دمشق منتفی خواهد بود (Friedman, 2014, pp36-37).

تحولات سوریه بدون شک مهم‌ترین محور سیاست خارجی روسیه از سال ۲۰۱۱ بود و مسکو برای دفاع از متحد دیرین در برابر نقشه‌ها و توطئه‌های غرب و رژیم صهیونیستی از امکانات گسترده‌ی خود مانند موقعیت کم‌نظیر عضویت دائمی در شورای امنیت استفاده کرد. روسیه در برخورد با تحولات سوریه بر خلاف کشورهای غربی (که از موقعیت پیش آمده برای مداخله در امور داخلی این کشور عربی سوء استفاده می‌کنند) با درک واقعیات نظام سیاسی دمشق و محبوبیت مردمی بشار اسد، برای حل مسأله از راه‌های دیپلماتیک و گفتگو تلاش کرد. در واقع، روسیه از زمانی که ناآرامی‌ها در سوریه برپا شد و شهرهای بزرگ این کشور را عرصه‌ی آشوب‌ها و اغتشاشات و ترورهای خیابانی کرد، تلاش‌های دیپلماتیک منظم و همه‌جانبه‌ای را با مشارکت دیگر قدرت‌های تأثیرگذار منطقه‌ای مانند ایران آغاز کرد. در این مدت نماینده‌ی ویژه‌ی رئیس‌جمهوری روسیه در امور خاورمیانه و معاون وزیر امور خارجه‌ی این کشور به طور منظم به سوریه سفر و تلاش کردند تا مقدمات آغاز گفتگوها میان حکومت و گروه‌های مخالف آن فراهم شود. روسیه پس از آن که متوجه شد گروه‌های مخالف حکومت سوریه به امید مداخله‌ی غرب، گفتگوها با حکومت بشار اسد را تحریم کرده و بر طبل جنگ و آشوب‌طلبی می‌کوبند، به اعمال فشار بر این گروه‌ها روی آورده و از کشورهای غربی رویکرد مشابهی را نسبت به این گروه‌ها خواستار شد.

۱. گروه ۲۰ متشکل از وزرای دارایی و روسای بانک‌های مرکزی کشورهای عضو در سال ۱۹۹۹ به منظور تشکیل جلسات منظم میان مهم‌ترین کشورهای صنعتی و اقتصادهای در حال توسعه تأسیس شد. گروه ۲۰ متشکل از وزرای دارایی و رؤسای بانک‌های مرکزی ۱۹ کشور آرژانتین، استرالیا، برزیل، کانادا، چین، فرانسه، آلمان، هند، اندونزی، ایتالیا، ژاپن، مکزیک، روسیه، عربستان، آفریقای جنوبی، کره جنوبی، ترکیه، انگلیس، ایالات متحده‌ی آمریکا و اتحادیه‌ی اروپا است.

بدون شک، بحران سوریه را می‌توان در ادامه‌ی زنگ خطر سقوط قذافی، شروع جنگ سرد جدید میان روسیه و آمریکا دانست. پس از ۱۱ سپتامبر، ایالات متحده خواهان حفظ وضع موجود و برتری خود بوده است در حالی که روسیه از بازیگران اصلی خواهان تغییر وضع موجود شناخته می‌شود. این وضعیت زمینه‌های پیدایش جنگ سرد نظامی، سیاسی و اقتصادی میان دو کشور را فراهم کرد. در حوزه‌ی نظامی اگرچه ایالات متحده از توانایی بالایی برخوردار است و به محدودیت‌های روسیه به لحاظ راهبردی واقف است، اما روسیه نمی‌تواند موقعیت راهبردی مدیترانه را به راحتی در چنگال توسعه‌ی تحقیرآمیز آمریکا قرار دهد. امروزه مسائل پیچیده‌ی اکرین در قلب محیط امنیتی روسیه موجب شده است تا مسکو به قیمت پذیرش بخشی از تحریم‌ها و انزواها قاطعانه از ارتباط معنادار ذهنیت، هویت، منفعت و امنیت خود پرده بردارد و در حد خویش تحدید غرب و ناتو را در دستور کار قرار دهد. در حوزه‌ی سیاسی و دیپلماتیک، جنگ سرد به وضوح بین دو کشور در جریان است. پس از شروع بحران داخلی سوریه، روسیه و آمریکا در شورای امنیت و با استفاده از حق وتو در برابر یکدیگر قرار گرفتند. در حوزه‌ی اقتصاد، آمریکا همچنان جایگاه برتر را دارد، اما این جایگاه چندان مستحکم نیست. چین مهم‌ترین بازیگری است که جایگاه اقتصادی آمریکا را تهدید می‌کند و روسیه نیز در سال‌های اخیر رشد اقتصادی مناسبی داشته است. ائتلاف با چین می‌تواند موقعیت مناسبی برای روسیه فراهم سازد (Clinton, ibid, p:83).

در ماه‌های اخیر و همزمان با بحران سوریه، یکی دیگر از مصادیق جنگ سرد جدید میان آمریکا و روسیه را می‌توان در بحران داخلی اوکراین دید. اکرین، عراق و بخصوص سوریه پایان روبرویی‌های سازه‌نگارانه‌ی غرب و شرق نیست، بلکه آغاز جدال میان دو طرف درگیر در جنگ سرد جدید است. به جرأت می‌توان گفت که نقش زنجیره‌ی بحرانی جدید در اوکراین به شکل حتمی بر بحران سوریه تعیین‌کننده خواهد بود. اول؛ ایالات متحده، اکرین را به خط سازه‌نگارانه رویارویی میان سازه‌های مردم‌سالاری و اقتدارگرایی تبدیل کرده است، موضوعی که در بلندمدت عمیقاً به ضرر مسکو خواهد بود.

دوم؛ ارزش حضور تحقیرکننده‌ی غرب در عمق راهبردی روسیه به مراتب اهمیتی بیش از سوریه یافته است.

سوم؛ آمریکا تمام توان قدرت نرم‌افزارانه و غیر نرم خود را متوجه نبرد اراده‌ها در مرزهای روسیه کرده است و این موضوع موجب شده است تا سوریه فرصتی یابد تا اوضاع نامطلوب خود را در مواجهه با تروریست‌ها به سامان آورد.

نتیجه‌گیری

بر اساس رویکرد سازه‌انگاری می‌توان رفتار دولت‌ها را با توجه به قالب ذهنی آن‌ها تفسیر کرد و نظام ذهنی، باورها و هنجارها بر رفتار سیاست خارجی دولت‌ها تأثیرگذار است و اینکه هر جامعه‌ای هویت ملی خویش و ارزش‌ها و علایق فرهنگی و فکری خود را چگونه توصیف می‌کند در تعیین روند حرکت سیاست خارجی آن کشور تأثیرگذار خواهد بود.

در مورد رویکرد خاورمیانه‌ای روسیه نیز باید به این قالب ذهنی و برداشت روسیه از منافع خود در خاورمیانه توجه داشت. روسیه در بخش فروش تسلیحات نظامی، انرژی و جلوگیری از خطر نفوذ اسلام‌گرایان افراطی از خاورمیانه به مناطق مجاور خود در آسیای مرکزی و قفقاز به این منطقه و متحدان خود نگاه ویژه‌ای دارد. یکی از مهم‌ترین متحدان روسیه در این منطقه در یک دهه‌ی اخیر سوریه است که با شروع تحولات موسوم به «بهار عربی» دچار جنگ و بحران داخلی شده است. روسیه علاقه‌مند است تا در چارچوب توانمندی‌های هویتی خود از شبه جزیره‌ی کریمه منطقه‌ی مدیترانه را رصد و مدیریت نماید. هرچند ایران و روسیه دارای دیدگاه‌های مشترک در ارتباط با سوریه هستند لیکن ایران از منظر گفتمان مقاومت به خط مقدم سوریه نگاه می‌کند در صورتی که نگاه مسکو به تحولات سوریه رقابت با قدرت سروری‌طلب آمریکاست. مجموعه اقدامات ایالات متحده از مقطع فروپاشی اتحاد شوروی و بخصوص از یازده سپتامبر ۲۰۰۱ نمایش یکجانبه‌گرایی در قالب ارجح‌ها و ارزش‌های مردم‌سالارانه بوده است. در نقطه‌ی مقابل، متأسفانه روسیه در نتیجه‌ی سیاست‌های غرب به شکل غیر باوری به سازه‌های ناسیونالیسم روس، بازآفرینی اقتدار روسیه و توسعه‌طلبی فرصت‌طلبانه در محیط منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای اقبال نشان داده است. شاید راندن روسیه به سمت و سوی این سازه اقتدارگرانه در کوتاه‌مدت بتواند روند ورود ناتو و غرب را به حوزه‌ی استحفاظی مسکو با دردهایی مواجه کند، لیکن اتکاء غرب بر سازه‌های دموکراتیک می‌تواند روسیه را در فرآیند یک جنگ سرد جدید با مخاطرات جبران‌ناپذیر دوران اتحاد جماهیر شوروی روبه‌رو کند.

با گذشت زمان و طولانی شدن بحران سوریه؛ روسیه به عنوان یکی از حامیان اصلی دولت سوریه با وجود انتقادات آمریکا و متحدین غربی و عربی‌اش کماکان بر پشتیبانی از دولت دمشق و حل و فصل مسالمت‌آمیز بحران سوریه و ادامه‌ی همکاری با دولت این کشور و پایبندی خود به توافقاتش با آن تأکید می‌ورزد.

مواضع روسیه در قبال سوریه نشانگر این موضوع است که با توجه به ادامه‌ی بحران در سوریه خواهان نقش‌آفرینی هر چه بیشتر سازمان ملل برای حل این بحران است. در این زمینه

مقامات سیاسی ارشد روسیه از جمله پوتین، بارها حمایت خود را از طرح‌های سازمان ملل اعلام کرده‌اند و حتی پس از برگزاری نشست ژنو خواهان اجرای مفاد توافقات به عمل آمده در این نشست از سوی طرف‌های غربی شدند. در واقع نگرانی روسیه بیشتر از این مسأله است که کشورهای بزرگ غربی و به ویژه اعضای مهم ناتو با موفق ارزیابی کردن عملیات نظامی خود در لیبی، در پی اجرای الگوی عملیاتی مشابهی علیه سوریه باشند. با این همه موانع زیادی در این مسیر وجود دارد که از جمله‌ی آن‌ها اقتدار دولت سوریه و برخورد این کشور با مخالفین مسلح، عدم وجود هماهنگی بین مخالفین و ... است.

مقامات روسیه بارها تأکید کرده‌اند هرگونه توافق در سطح ملی برای حل بحران سوریه، نیازمند خلع سلاح گروه‌های غیرقانونی و پایان عملیات نظامی این گروه‌ها و خاتمه دادن کمک‌های تسلیحاتی خارجی به آن‌ها و همچنین ادامه‌ی روند اصلاحات از سوی دولت سوریه است، موضوعی که با مخالفت دشمنان سوریه به ویژه آمریکا و شرکای اروپایی و متحدین عرب آن مواجه شده است. انتخابات اخیر در این کشور از یک سو فرآیند جدیدی از همدلی‌های هویتی - ملی را بوجود آورده است و از سوی دیگر خطوط برخورد جدید در قلب قلمرو استحقاقی روسیه همراه با بحران عراق فرصتی فراهم کرده است تا سوری‌ها دوران شکننده‌ی حضور تروریست‌های پیاده نظام ناتو را پشت سر بگذارند، گذاری که با وجود ناامنی‌های نوین در عراق چندان آسان نمی‌نماید. از منظر سازه‌نگارانه، تا به امروز هزینه‌های مادی و معنوی زیادی بحران سوریه برای دولت و ملت این کشور ایجاد کرده است که تدریجاً و در پرتو سازه‌ایی مردم‌سالار می‌بایست شاهد بهبود نسبی اوضاع در این کشور بحران‌زده بود. اما از تنور بحران سوریه هنوز نان گرمی برای ماجراجویی‌های ایالات متحده بیرون نیامده است. تثبیت مردم‌سالاری سوریه از یک طرف و همکاری‌های منطقه‌ای ایران و روسیه با این کشور از سوی دیگر، می‌توانند توازن قدرت را در سال‌های آتی در چشم‌انداز مناسب‌تری قرار دهند.

منابع

الف) فارسی

- آقاحسینی، علیرضا، رحیمی، رئوف، رضایی، سجاد، (۱۳۹۲)، «تیین سیاست بدکارکردی داخلی و خارجی قذافی بر اساس سازه‌انگاری»، فصل‌نامه‌ی پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره نخست، شماره هشتم، تابستان.
- امیدی، علی و رضایی، فاطمه، (۱۳۹۰)، «عثمانی‌گرایی جدید در سیاست خارجی ترکیه: شاخص‌ها و پیامدهای آن در خاورمیانه»، فصل‌نامه‌ی روابط خارجی، سال سوم، شماره‌ی ۳.
- پرونده، عباس، (۱۳۹۱)، «سوریه؛ ۱۶ ماه ناآرامی»، مجله‌ی پنجره، سال چهارم، شماره‌ی ۱۳۷.
- جالینوسی، احمد و علی‌پور، اسماعیل، (۱۳۹۰)، «سیاست خارجی ایالات متحده‌ی آمریکا و روسیه در خاورمیانه در دوره‌ی جورج دبلیو بوش و ولادیمیر پوتین»، مجله‌ی علمی و تخصصی پژوهش‌های سیاسی، سال اول، شماره‌ی اول.
- قوام، عبدالعلی، (۱۳۸۴)، «تجزیه و تحلیل سیاست خارجی در بستر مناظره‌های بین‌الملل»، دانش‌نامه سیاست، سال اول، شماره ۳، تابستان.
- سیدنژاد، سیدباقر، (۱۳۸۹)، «مطالعه‌ی تحلیلی و تطبیقی سیاست خارجی ایران با نظریه‌ی سازه‌انگاری»، علوم سیاسی، سال سیزدهم، شماره‌ی ۴۹، بهار.
- شفیعی، نوذر و زمانیان، روح‌الله، (۱۳۹۰)، «مفهوم سیاست خارجی از دیدگاه نظریه‌ها (واقع‌گرایی، لیبرالیسم و سازه‌انگاری)»، اطلاعات سیاسی و اقتصادی، شماره‌ی ۲۸۵، پائیز.
- زادوخین، آ.گ، (۱۳۸۴)، «سیاست خارجی روسیه: خودآگاهی و منافع ملی، ترجمه‌ی مهدی سنایی، تهران، موسسه‌ی فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.
- کرمی، جهانگیر، (۱۳۸۴)، تحولات سیاست خارجی روسیه، تهران، چاپ اول، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- کرمی، جهانگیر و نوری، علیرضا، (۱۳۹۱)، «روسیه، تحولات عربی و چالش سیستمی در خاورمیانه»، مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره‌ی ۷۸، تابستان.
- کولائی، الهه، (۱۳۷۶)، «تحول در سیاست خاورمیانه‌ای روسیه»، فصل‌نامه‌ی مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، سال ششم، دوره‌ی سوم، شماره‌ی ۱۸، تابستان.
- کولائی، الهه و نوری، علیرضا، (۱۳۸۶)، «تحول در سیاست خارجی روسیه در دوران پوتین»، فصل‌نامه‌ی علمی - پژوهشی حقوق و علوم سیاسی، شماره‌ی ۳.

- کیانی، داوود، (۱۳۸۷)، «سیاست روسیه در خاورمیانه: محورها و محرک‌ها»، فصل‌نامه‌ی راهبرد، شماره‌ی ۴۷، تابستان.
- مشیرزاده، حمیرا، (۱۳۸۳)، «گفتگوی تمدن‌ها از منظر سازه‌انگاری»، فصل‌نامه‌ی سیاست، مجله‌ی دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی، بهار، شماره‌ی ۶۳.
- مقدم، فرشته، (۱۳۸۴)، «رویکرد سیاست خارجی فدراسیون روسیه در خاورمیانه»، فصل‌نامه‌ی مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، سال چهاردهم، دوره‌ی چهارم، شماره‌ی ۵۰، تابستان.
- نیاکوئی، امیر و بهمنش، حسین، (۱۳۹۱)، «بازیگران معارض در بحران سوریه: اهداف و رویکردها»، فصل‌نامه‌ی روابط خارجی، سال چهارم، زمستان.
- واعظی، محمود، (۱۳۸۹)، «نقش قدرت‌های بزرگ در منطقه‌ی خلیج فارس و چالش‌های هژمونی آمریکا»، فصل‌نامه‌ی روابط خارجی، سال دوم، شماره‌ی ششم.
- هادیان، ناصر، (۱۳۸۲)، «سازه‌انگاری: از روابط بین‌الملل تا سیاست خارجی»، فصل‌نامه‌ی سیاست خارجی، سال هفدهم، شماره‌ی ۴، زمستان.

ب) انگلیسی

- Bagdonas, Azuolas, (2013), *Russia's Interests in the Syrian Conflict: Power, Prestige, and Profit*, European Journal of Economics and Political studies.
- Bokhari, Kamran, (2012), *A Constructivist Approach to American Foreign Policy*, The American Journal of Islamic Social Sciences 19:3.
- Clinton R. Hillary, (2014), *Hard Choices*, New York: Simon and Schuster, Inc.
- Friedman, David, (2014), "Dismantling Chemical Weapons in Syria: Lessons, Insights, and Implications for Israel", Strategic Assessment, Volume 16, No. 4.
- Giddens, Anthony, (1979), *Central Problems in Social Theory*, Basingstoke Macmillan.
- Malashenko, Alexey, (2013), *Russia and the Arab Spring*, Carnegie Moscow Center.
- Sarihan, Ali, (2012), "Is the Arab Spring in the Third Wave of Democratization? The Case of Syria", Turkish Journal of politics Vol. 3 No. 1.
- Wendt, A., (2003), *Social Theory of International Politics*, Cambridge University press.